



پیام سیاسی

☆ گرامی باد خاطره رفیق فریدون جعفری! ☆
تاریخ شهادت: ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۵۴

سرمقاله ادیان، مجموعه‌هائی سازمان یافته از خرافه!



(نقد دین، پیش شرط همه‌ی نقدهاست. کارل مارکس)
روند تکامل و پیدایش انسان، با به‌کارگیری ابزار آغاز می‌گردد و این امر باعث تکاپو و رشد مغزش می‌شود. در این مسیر، سوالاتی در ذهن‌اش نقش می‌بندند که پاسخ‌گوئی بدان‌ها نیز، جهت رهائی از دغدغه‌ی ذهنی وی ضروری می‌گردد و به خاطر ساده‌گی ذهن انسان ابتدائی، بدیهی است که این پاسخ‌ها هم ساده هستند.
ادامه در صفحه ۲

چاره و درمان مفاسد اجتماعی در زیر سلطه‌ی نظام

آسیب‌های اجتماعی در جوامع سرمایه‌داری، در ابعادی غیر قابل تصور، رو به فزونی‌ست. تعرض نظام‌ها به دست‌آوردها، یکی پس از دیگری، مولد صدها بلایای اجتماعی‌ای هم‌چون، اعتیاد، فحشاء و غیره است. زمانی که حاکمان، هر دم، فکر و ذکرشان، چپاول دست‌مایه‌های میلیون‌ها انسان ندار است، طبعاً وقوع هزاران حوادث و رخدادهای ناهنجار، غیر طبیعی و نامتعارف نیست.
ادامه در صفحه ۵

مطالب این شماره:

- ☆ ادیان، مجموعه‌ائی سازمان یافته از خرافه!
- ☆ چاره و درمان مفاسد اجتماعی در زیر سلطه‌ی نظام
- ☆ وظائف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک نوین (قسمت دوم)

وظائف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک نوین (چگونگی گذار جامعه‌ی تحت سلطه به سوسیالیسم) (۶)

در شرایط کنونی از لحاظ سیاسی - مبارزاتی با توجه به این که بختک اپورتونیزم و رویزونیسم بیش از هر زمان دیگر بر جنبش کمونیستی سایه افکنده و بسیاری احزاب، سازمان‌ها و افرادی که بدون توجه به شرایط همه‌جانبه‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه‌ی ایران و نقش امپریالیسم در آن و بدون این که قادر به ارائه‌ی تحلیلی مشخص از اوضاع مشخص جامعه‌ی ایران باشند، در حرف خواهان اجرای یک انقلاب سوسیالیستی بلافصل تمام عیارند، اما در عمل بیش از بورژواهایی بزگ‌شده در قالب دروغین سوسیالیسم و کمونیسم نیستند، بیان مجدد این نکته ضروری‌ست که با برقراری و تحکیم سلطه‌ی امپریالیسم در ایران و نابودی بورژوازی ملی، عمل بخشی از وظائف انقلاب بورژوا - دموکراتیک از جمله حل مسئله‌ی ارضی و ملی به عهده‌ی طبقه‌ی کارگر می‌باشد.
ادامه در صفحه ۶

ادیان، مجموعه‌هائی سازمان یافته از خرافه!

رودخانه، جنگل و ... مورد پرستش انسان قرار می‌گیرند و بدین ترتیب "جان پرستی" (Animism) به وجود می‌آید. واژه‌ی (anima) در زبان لاتین به معنای "روح" است. نمونه‌هائی از پرستش طبیعت هم‌اکنون نیز در مناطقی از جهان مشاهده می‌شود.

مرگ افرادی از قبیله و به‌خصوص "ریش سفیدان" که دارای تجربیات مفیدی در امر تولید مواد غذایی هستند، ضایعه‌ی جریان ناپذیری برای قبیله محسوب می‌شود. تلاش انسان جهت حفظ و انتقال تجربیات آنان به نسل‌های بعدی باعث ایجاد "نیاکان پرستی" می‌گردد. "نیاکان پرستی" تقریباً در تمام جوامع وجود داشته است و اکنون نیز مواردی از آن در ژاپن وجود دارد.

اما انسان که از آغاز موجودی کاملن رئالیست است، هر آن چه را که با حواس پنج‌گانه‌ی خویش درمی‌یابد، مورد پذیرش‌اش قرار می‌گیرد و بدین خاطر جهت مادیت بخشیدن به معتقدات‌اش، نیاکان و یا نیروهای طبیعی مقدس‌اش را به شکل بت مجسم می‌سازد و از این جا "بت پرستی" شکل می‌گیرد. واژه‌ی "بت" (but) از پارسی میانه گرفته شده است که به معنی "بودا" است.

چنانچه حیوانی و یا گیاه و یا شیئی، نقشی اساسی در تولید و ادامه‌ی بقا قبیله ایفاء کرده است، نزد افراد قبیله تقدس یافته و مورد پرستش آنان قرار گرفته است و بدین ترتیب آن حیوان و یا گیاه و یا شیئی، به "توتم" (Totem) قبیله مبدل گشته و "توتم پرستی" به وجود می‌آید. واژه‌ی "توتم" از زبان سرخ پوستان آمریکا گرفته شده است. "توتمیسم" (Totemism) هنوز در میان قبائلی در آفریقا، آمریکای شمالی و استرالیا رواج دارد.

هر یک از این مقدسات فوق‌الذکر، پدیده‌هائی طبیعی هستند که خود انسان، به آن‌ها ماهیتی ماوراءالطبیعه می‌دهد و با عنوان "خدا"، جایگاهی ویژه و برتر از انسان به آن می‌دهد و بدین ترتیب انسان خدا را می‌آفریند!

به موازات تکامل انسان، "خدا"‌ی‌اش نیز تکامل می‌یابد. نیروهای طبیعی روی زمین در مقابل نیروهای طبیعی در آسمان ضعیف جلوه می‌کنند و به همین دلیل، انسان "خدا" را از زمین به آسمان منتقل می‌کند و به پرستش نیروهای طبیعی هم‌چون، خورشید، ماه، آسمان، رعد و برق، ابر، طوفان و ... می‌پردازد. اما تا این جا هنوز "خدا" پدیده‌ای عینی و قابل رویت است و انسان هم‌زمان چند "خدا" را با هم می‌پرستد.

در این مرحله، با این که طبیعت منبع مستقیم تغذیه‌ی انسان می‌باشد، اما موانع بسیاری در مسیر تلاش وی جهت امرار معاش‌اش هم ایجاد می‌کند و از همین جا ذهن تازه فعال شده‌ی انسان، درصدد شناخت طبیعت و یافتن طرق مقابله با این موانع طبیعی برمی‌آید. ولی از آن جایی که هنوز ذهن انسان در اولین مراحل پویائی خود است و قادر نیست به علل واقعی وقایع طبیعی دست یابد، پاسخ‌هائی غیرواقعی برای سوالات‌اش می‌تراشد.

از زمانی که ذهن انسان به شناخت علمی نائل گردید، تمام آن پاسخ‌های غیرواقعی نام "خرافه" (Superstition) به خود گرفته است. هر چند که در حال حاضر هم تعداد بسیار زیادی از انسان‌ها، هنوز اسیر خرافات می‌باشند.

خرافات جمع واژه‌ی خرافه در زبان عربی است و از آن جایی که پدیده‌ای جهانیست، در فرهنگ و زبان تمام جوامع بشری مترادف این واژه وجود دارد. خرافه اعتقادی موهوم و بی‌اساس در ذهنیت انسان است و چون انسان موجودی عینی‌گراست، بنابراین تلاش می‌کند که به وسیله‌ی گفتار و کردار خویش به خرافه نیز جنبه‌ای عینی بدهد. این پدیده، نشانی از عینیت و منطق و علم و عقل در آن نیست و همواره بر زمینه‌ی ترس و یأس و ناامیدی انسان و عدم آگاهی و تسلط انسان بر آینده‌ی خویش شکل گرفته است و تا زمانی که انسان نتواند بر طبیعت تسلط کامل بیابد، این پدیده همواره در پندار، گفتار و کردار افراد و همچنین در زنده‌گی اجتماعی انسان به حیات افیونی خویش ادامه خواهد داد.

بخش مهمی از این پاسخ‌های غیرواقعی یا خرافات، "تقدسی" بود که انسان برای طبیعت پیرامون خودش قائل شد و به پرستیدن آن پرداخت. ناگفته نماند که چیزی که برای پرستیدن انتخاب می‌گردید، نقشی اساسی در ادامه‌ی حیات انسان داشت.

حدود ۲۰۰ هزار سال پیش و در دوران "پارینه‌سنگی میانه" (Middle Paleolithic)، هنگامی که انسان "هایدلبرگ" یا "ناندرتال" غارنشینی را آغاز می‌کند و زنده‌گی "گله‌وار"، به "جماعت پایدار" تبدیل می‌شود، کنش "پرستش" (Adoration) توسط وی آغاز می‌گردد. کنش "پرستش" به مفهوم قائل شدن ارزشی برتر از خود برای پدیده‌ای دیگر و تلاش در جهت حفظ این ارزش و انتقال آن به نسل‌های بعدی.

نیروی عظیم نهفته در پدیده‌های طبیعی، و برتری آن نسبت به توانائی انسان ابتدائی، در نزد وی نام "روح" و یا "جان" به خود می‌گیرد. بدین ترتیب انسان ابتدائی از روی ضعف و ناآگاهی معتقد می‌گردد که این نیروهای طبیعی دارای "روح" و یا "جان" هستند و برای در امان ماندن از آسیب‌های آنان و همراه ساختن آنان با خود، باید این نیروهای طبیعی را پرستید. نیروهای طبیعی هم‌چون زمین، دریا،



این گروه‌های ممتاز برای "خدا"، "بهشت" و "جهنم" را می‌سازند و به مولدین واقعی جامعه این چنین تلقین می‌کنند که "خدا" تصمیم گرفته است که چنانچه در زنده‌گی خود فقر و گرسنه‌گی را متحمل گردند، پس از مرگ به "بهشت" بروند و چنانچه به این تصمیم خدا اعتراض بکنند، پس از مرگ به "جهنم" خواهند رفت! و بر همین اساس، توده‌های تحت‌ستم به امید "بهشت موعود"، "جهنم موجود" را تحمل می‌کنند!

بدین ترتیب گروه‌های ممتاز اجتماعی با تبدیل "خدا" به یک "ایده" ی ذهنی، "دین" را تکامل بخشیده و آن را به یک مقوله‌ی سیاسی تبدیل کرده و به عنوان ابزاری جهت توجیه استثمار انسان از انسان مورد استفاده قرار می‌دهند. از این مرحله به بعد است که "دین"، به یکی از نهادهای قدرت‌مند جامعه تبدیل شده و تمام ابعاد زنده‌گی بشری را تحت تأثیر می‌گیرد. نهاد "دین" و نهاد "سیاست" به هم گره می‌خورند و تا زمانی که "خدا"، **به‌مثابه بزرگ‌ترین، فراگیرترین و مخرب‌ترین خرافه**، وجود دارد، سیاست غیردینی را غیرممکن می‌سازد!

در حدود ۷ هزار سال پیش، "مالکیت شخصی" به امری مهم و ضروری تبدیل می‌شود و تمام "خدا"یان در ادیان مختلف تا به امروز، امر به تقدس آن می‌دهند! قبیله‌های مختلف زمین‌ها را به مالکیت خود در می‌آورند و سعی می‌کنند تا ثروت و دارائی اضافی را در درون خانواده‌ی خود نگه دارند و بدین ترتیب هر روزه به مازاد ثروت اجتماعی افزوده می‌گردد و گروهائی که این مازاد را در اختیار دارند نیز هر روزه ثروت‌مندتر می‌گردند و فاصله‌ی اغنیا و فقرا هر روزه عمیق‌تر می‌گردد.

در ادامه‌ی روند تکاملی جامعه، نیروی کار انسانی، مهم‌ترین عامل تولید می‌گردد و افرادی که در جنگ‌های میان قبائل مختلف به اسارت درآمده و نام "برده" به خود گرفته‌اند، مهم‌ترین عامل تولید و افزایش ثروت اجتماعی می‌شوند. جامعه‌ی انسانی برای اولین بار به مرحله‌ی تقسیم‌بندی طبقاتی وارد می‌گردد و دو طبقه‌ی اصلی "برده" و "برده‌دار" شکل می‌گیرند. استفاده از نیروی کار برده‌ها، تمدن مصر را رقم می‌زند که قدرت اقتصادی، سیاسی و دینی را یک جا در وجود "فرعون" متبلور می‌سازد.

پروسه‌ی انباشت ثروت که از ابتداء خصلت تمرکزگرائی دارد، ثروت اجتماعی را در دست تعداد کم‌تری از انسان‌ها متمرکز می‌کند و به موازات این روند اقتصادی، در نهاد سیاست نیز امر تمرکزگرائی ایجاد می‌کند که قدرت سیاسی هم در دست تعداد محدودی از افراد قرار بگیرد و از همین جا مقولاتی چون "رئیس قبیله"، "فرمان‌روا"، "شاه"،

↓

در نتیجه‌ی توسعه و تکامل نیروهای مولده در حدود ۱۵ هزار سال پیش و در دوران "میان‌سنگی" (Mesolithic Age or Middle Stone Age)، و با پیدایش دام‌پروری، اولین تقسیم کار اجتماعی صورت می‌گیرد و در روند توسعه و تکامل تقسیم کار اجتماعی، تقسیم‌بندی اجتماعی در جامعه‌ی انسانی صورت می‌گیرد و در ادامه‌ی این روند، تولید اجتماعی افزایش یافته و مازاد تولید ایجاد می‌گردد. هر یک از گروه‌های اجتماعی که این مازاد تولید را تصاحب می‌کرد، دیگر لزومی به شرکت در تولید نمی‌دید و همواره سعی می‌نمود که از ثمره‌ی کار و تولید دیگران امرار معاش کند. اما این نحوه‌ی زنده‌گی نیاز به یک روبنای ایدئولوژیک دارد که مشروع جلوه نماید و انسان را متقاعد سازد که عده‌ای مجاز هستند که در تولید شرکت نداشته باشند و از ثمره‌ی کار دیگران امرار معاش بکنند و هیچ کسی به‌تر از "خدا" نمی‌تواند این نقش را ایفاء کند! "خدا"ی مقدسی که استثمار انسان از انسان را "تقدس" می‌دهد و خود به خاطر تقدس‌اش باید مورد "عبادت" قرار گیرد. کنش "عبادت" (Worship)، یعنی پذیرفتن بی‌چون چرای هر آن چه که "خدا" می‌گوید!

با آغاز دوران "نوسنگی" (Neolithic Age or New Stone Age) در حدود ۱۰ هزار سال پیش، "دین" (religion) سازمان‌دهی می‌شود. پرستیدن هر یک از این "خدایان" فوق‌الذکر بر اساس اعتقاد به مجموعه‌ای از خرافات، مستلزم مجموعه‌ای از کنش‌های فردی و اجتماعی نیز می‌باشد که با اصطلاح احکام دینی یاد می‌شود. بنابراین، با آفرینش هر یک از این "خدایان" و سازمان‌دادن مجموعه‌ی از خرافات و احکام دینی مربوط به آن، "دین" در جامعه نهادینه شده و "نهاد دین" در جامعه شکل می‌گیرد.

از همین جا ضرورت این ایجاد می‌شود که "خدا" از رویت انسان خارج گردد و به چیزی موهوم و غیرقابل دست‌رسی - در آسمان - تبدیل گردد، ولی توسط اشیائی بر روی زمین متجسم باشد که مولدین جامعه آن را فراموش نکنند!

گروه‌هائی که مازاد تولید را تصاحب کرده‌اند، جهت حفظ، تحکیم و تداوم موقعیت ممتاز خویش، به ابزارهای سیاسی، نظامی و فرهنگی نیاز پیدا می‌کنند و از همین جا "دین" به مثابه امری ایدئولوژیک و روبنائی به شکلی سازمان‌یافته، ابتدا با محوریت خدای ذهنی، اما با نماد(های) مادی و عینی و سپس صرفن به صورت ذهنی (نادیدنی) شکل می‌گیرد و از همان زمان تاکنون و در همه‌ی فرماسیون‌های تاریخ طبقاتی جامعه‌ی انسانی، "دین" ابزاری در دست طبقه‌ی حاکمه برای تحمیق و کنترل توده‌های زحمت‌کش بوده است.



تفکر و نگرش ماتریالیستی به جهان و هستی در تاریخ بشری به موازات نگرش ایده‌آلیستی همواره وجود داشته است و سیر تکاملی آن تا به امروز از طبیعت‌گرایی صرف تا ماده‌باوری، و ماتریالیسم مکانیکی تا ماتریالیسم دیالکتیک یا علمی بوده است. فیلسوفان و مکاتب فلسفی طبیعت‌گرا و ماتریالیستی چون تالس، دموکریت، سقراط و ارسطو در یونان باستان و زکریای رازی و دهریون در ایران سده‌های میانه و همین‌طور فوئرباخ به‌مثابه آخرین فیلسوف دوران کلاسیک فلسفه، به‌عنوان بزرگ‌ترین نماینده‌گان و مشاهیر نگرش ماتریالیسم ابتدائی و مکانیکی و مارکس و انگلس مفاخر تاریخ فلسفه و پایه‌گذاران فلسفه‌ی علمی یا همان ماتریالیسم دیالکتیک در دوران معاصر بوده‌اند.

سال ۱۸۲۱ در کتاب "عناصر فلسفه‌ی حق"، خدا و دین، ماوراءالطبیعه یا متافیزیک و نهایتن ایده‌آلیسم، در به‌ترین شکل خود توسط "گئورگ ویلهلم فریدریش هگل" (Georg Wilhelm Friedrich Hegel) تئوریزه می‌شود.

سیس "لودویگ آندریاس فوئرباخ" (Ludwig Andreas Feuerbach)، شاگرد وی، در سال ۱۸۴۱ با نگارش کتاب "سرشت مسیحیت" (Das Wesen des Christentums) و با عنوان کردن این که در هستی هیچ چیزی به جز ماده وجود ندارد و هیچ ابزاری به جز حواس پنج‌گانه‌ی انسان جهت شناخت این هستی مادی موجود نیست، تمام رشته‌های هگل و ایده‌آلیست‌های دیگر را پنبه می‌کند.

سرانجام در سال ۱۸۴۴ "کارل هاینریش مارکس" (Karl Heinrich Marx) با نگارش "مقدمه" ای بر "نقد فلسفه‌ی حق هگل" اعلام می‌کند: "انسان است که مذهب را می‌آفریند ... مذهب افیون مردم است ... نقد بر مذهب پیش‌شرط همه‌ی نقدها است ... مذهب، خوش‌بختی تخیلی مردم است و از بین بردن‌اش، مطالبه‌ی خوش‌بختی واقعی آن‌ها است. ... این حکومت و جامعه هستند که دین را چونان آگاهی واژگونه نسبت به جهان تولید می‌کنند، زیرا خود جهانی واژگونه‌اند."

اما هنگامی که "فریدریش ویلهلم نیچه" (Friedrich Wilhelm Nietzsche) در سال ۱۸۸۲ برای اولین بار در کتاب خود "حکمت شادان" (Die fröhliche Wissenschaft) عنوان می‌کند که "خدا مُرده است" (Gott ist tot)، نمی‌داند که ممکن است "خدا" توسط علم از ذهن‌های عقلانی و ماده‌گرا زدوده شده باشد، ولی چون به عنوان مهم‌ترین ابزار ایدئولوژیک، توسط طبقه‌ی حاکم و در راستای ادامه‌ی استثمار انسان از انسان به کار گرفته می‌شود، تا از میان رفتن زمینه‌های مادی‌اش در جامعه و در دولت، در ذهن انسان در مانده و ناتوان به حیات ذهنی خویش ادامه خواهد داد.

"امپراطور"، "خاقان"، "قیصر"، "سزار" و ... شکل می‌گیرند. "دین" نیز مانند تمام نهادهای اجتماعی دیگر و به‌واسطه‌ی نقش‌اش در توجیه این تحولات اقتصادی و سیاسی، در مسیر تکاملی و تدریجی خود از تعداد "خدا" یان می‌کاهد. "چندخدا"ئی یونان باستان که هم مرد بوده‌اند و هم زن، به "سه‌خدا"ئی "برهمنیسم" هندی، "دوخدا"ئی میترائیسم و بل‌آخره به "تک‌خدا"ئی در مصر می‌انجامد.

توجیه به‌کارگیری نیروی کار رایگان "بَرده"‌ها توسط "شخص" "بَرده‌دار"، اقتضاء می‌کند که "خدا" یان نیز متمرکز گردند و به طوری که گفته شد، "تک‌خدائی" شکل می‌گیرد. در مصر باستان، برای اولین بار دو نهاد "سیاست" و "دین" کاملن در هم تنیده می‌شوند. اما "خدای واحد" مصر باستان در وجود "فرعون"، بر روی زمین قرار دارد و "تقدس" دروغین‌اش همواره در معرض شک و تردید زحمت‌کشان است. به همین خاطر رؤسای قبائل سامی، "خدای واحد" را به آسمان منتقل می‌کنند تا برای همیشه آن را از معرض دید و دسترسی مردم زحمت‌کش خارج سازند!

حدود ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد، تعدادی از قبائل سامی ساکن سواحل غربی خلیج‌فارس به رهبری فردی به نام "ابراهیم" - به معنی پدر چند قوم در زبان عبری - به کنعان مهاجرت کرده و سپس در مصر ساکن می‌شوند. پس از گذشت قرن‌ها، فردی از این قوم به نام "موسی" برای اولین بار ادعا می‌کند که "خدای واحد"ی که در آسمان است، وی را به عنوان "پیغام‌بر" خودش برگزیده است؛ و "دین" جدیدی را ارائه می‌کند که تفاوت چندانی با "دین" کاهنان مصر ندارد. این شیوه‌ی ارسال "پیغام‌بر" تا قرن هفتم میلادی ادامه می‌یابد. ولی پس از آن به خاطر کارآئی "دین"‌های موجود در توجیه نظام‌های غارت‌گرانه‌ی موجود، طبقات حاکم دیگر نیازی ندیدند که "خدا"ی‌شان، "پیغام‌بر" جدیدی را ارسال کند و این شیوه متوقف گردید!

لازم به ذکر است که تحولات دینی فوق‌الذکر در هر جامعه‌ای متفاوت بوده است. به طوری که از ادیان ابتدائی تا ادیان "تک‌خدا"ئی هنوز در میان جوامع مختلف مشاهده می‌گردد.

براساس کشفیات علوم باستان‌شناسی، زمین‌شناسی، فیزیک و نجوم، میلیاردها سال از عمر کهکشان‌ها و ستاره‌گان و سیارات درون آن‌ها و بیش از چند میلیون سال نیز از حیات انسان بر روی کره‌ی زمین می‌گذرد، در حالی که بر اساس اطلاعات داده شده توسط ادیان، فقط کمی بیش از ۷۰۰۰ سال از آفرینش هستی و خلقت انسان می‌گذرد؟!!

طنز ماجرا این جاست که ادیان، که خود همه‌گی مجموعه‌هائی ساخته‌شده و سامان‌یافته از خرافه می‌باشند، هر آن چیزی را که در چارچوب باور خودشان نمی‌گنجد، به عنوان خرافه معرفی می‌نمایند! و در رقابت با یک‌دیگر، باورها و اعتقادات هم‌دیگر را به سُخره گرفته و آن را خرافی می‌نامند!

نکته‌ی جالب توجه دیگر در مقوله‌ی "دین"، انشعاب آنان به مذاهب و فرقه‌های مختلف است. در روند این انشعابات که به خاطر ذهنی بودن و غیرعلمی بودن "دین" است، "دین اسلام" گوی سبقت را از همه‌ی ادیان موجود ربوده است و با داشتن بیش از ۳۰۰ مذهب و فرقه‌ی مختلف در سرتاسر جهان، به کارآمدترین ابزار تحمیق و سرکوب ایدئولوژیک توسط استثمارگران تبدیل شده است.

چاره و درمان مفاسد اجتماعی در زیر سلطه‌ی نظام

ادامه از صفحه ۱

در این میان دو نکته را می‌بایست در بررسی این موضوع اهمیت داد و آن این که، مناسبات تحمیل شده‌ی سرمایه به جامعه، عامل اصلی بدبختی‌های اجتماعی‌ست، و دیگری، تحت هیچ شرایطی به صلاح نیست، تا اشک تمساح ریختن‌های دولت‌مردان و سرکرده‌گان نظام‌های امپریالیستی را جدی گرفت، و نام آنانرا، در صف مردم، دل‌سوزان انقلاب و یا از زمره‌ی مخالفین آسیب‌ها و بلایای اجتماعی نوشت.

به عبارتی حقیقی‌تر، در غلطیدن مردان، زنان، جوانان و کودکان به سمت‌وسوی بلایا و مصائب اجتماعی، نه غریزی و بنابه خواست و میل‌شان، بلکه نهفته در سیاست و اقتصادی‌ست که دولت‌مردان به جامعه دیکته - کرده و - می‌کنند. در تمامی جوامع - و من حیث المجموع - آسیب‌های اجتماعی، مشابه و واحد است و به‌دنباله، میلیون‌ها انسان و قربانیان نظام‌های امپریالیستی، دارند برای تهیه‌ی تکه نان و سر پناهی، به مسیرهای ناخواسته، روی می‌آورند؛ مسیری که جز، تشدید زنده‌گی و خیم و دردناک‌شان نیست. دنیا غرق در فساد شده است و در ادامه تأثیرات و عواقب بسیار غم‌انگیز آن، دارد بر شانه‌های محروم‌ترین اقشار جامعه سنگینی می‌کند. وجود هزاران معتاد و روی آوری کودکان به خیابان‌ها و هم‌چنین ازیاد و گسترده‌گی فحشاء، انعکاس مناسبات تعیین شده‌ی جامعه‌ایست که میلیون‌ها انسان، بالاجبار، به دور آن‌ها حلقه زده‌اند. متأسفانه طول و عرض این‌دست ناهنجاری‌ها، و آن‌هم در زیر سلطه‌ی سرمایه، قابل اندازه‌گیری نیست و روز به روز دارد، بر گستره‌ی آن‌ها افزوده می‌گردد و خیل عظیمی از آنان دارند، پای، به میدان و دنیای بدون چشم‌انداز و پُر از تلاطم می‌گذارند. زمانی که سرمایه فراکشوری، فرمانطقه‌ای و جهانی عمل می‌کند، طبعاً فقر و بدبختی، اعتیاد، فساد و دیگر مفاسد اجتماعی هم، فراکشوری و جهانی خواهد شد، تردیدی در آن نیست، که عامل اصلی همه‌ی این‌ها، نظام‌های امپریالیستی‌اند و روشن است که، با وجود مناسبات ظالمانانه، نه تنها ریشه‌ی مصائب اجتماعی بر چیده‌نه خواهد شد بلکه گسترده و گسترده‌تر هم خواهد گردید.

چند وقت قبل، شبکه اطلاع‌رسانی دانا در یازده اردیبهشت نود و پنج از طرف خامنه‌ای نوشته است که "ما مردم را باید عائله خودمان بدانیم. ما مسئولین کشوریم دیگر ... این ملت، این کشور، این مرزها، این فضای زندگی، عائله ما است. به مسئله آسیب‌های اجتماعی در سطح کشور جوری نگاه کنیم که اگر این آسیب در داخل خانواده خود ما بود، آنجور نگاه می‌کردیم. اگر بنده یک بچه معتاد داشته باشم چه حالی دارم؟ اگر کسی در خانه یک دختر فراری از خانه داشته باشد چه حالی دارد؟ تصورش را بکنید. اگر این دختر از خانه دیگری هم فرار کرد، ما باید همان احساس را به خودمان تلقین کنیم ولو طبیعتاً نداشته باشیم ... ما باید به این قضیه در سطح جامعه حساس باشیم و به فکر علاج باشیم ... ما در واقع اهتمامان به وضعیت مردم مثل اهتمامان به داخل خانواده خودمان باشد ..."

در قرون وسطی، طبقه‌ی حاکم فئودالیسم، "دین" مسیحیت را کاملن در اختیار خود گرفته و یک "حاکمیت دینی" ایجاد می‌کند. با اوج‌گیری تضاد میان طبقه‌ی نوخاسته‌ی سرمایه‌داری و طبقه‌ی حاکم فئودالیسم، جداسازی "دین" از "سیاست" - "سکولاریسم" (Secularism) - جهت خلع سلاح طبقه‌ی حاکم، در دستور کار طبقه‌ی جدید قرار می‌گیرد و برای اولین بار "ژان بودن" (Jean Bodin) فرانسوی ایده‌ی جداسازی دین از سیاست را تئوریزه می‌کند. هر چند که این طبقه‌ی نوخاسته پس از شکست فئودالیسم و کسب حاکمیت سیاسی، بسیار بیش‌تر از طبقات قبلی به تقویت نهاد دین پرداخت و امروزه نیز این نهاد، موثرترین سلاح ایدئولوژیک طبقه‌ی سرمایه‌دار علیه کارگران و زحمت‌کشان جهان می‌باشد.

در عصر کنونی هم که جوامع به‌اصطلاح سکولار شکل گرفته‌اند، طیف وسیعی از روشنفکران در جوامع مختلف سکولار وجود دارد که به "خرافه" و شکل سازمان‌یافته‌ی آن یعنی "دین"، هم‌چنان باور دارد! این امر ناشی و حاکی از آن است که سکولاریسم نظام سرمایه‌داری به دلیل طبقاتی بودن این نظام، به شکل واقعی از سیاست و آموزش و فرهنگ جامعه جدا نیست. اعتقاد به "سکولاریسم" با اعتقاد به "خدا" در تضاد است. "سکولاریسم" واقعی، نفی "خدا" است!

از همه مهم‌تر، چنان‌چه مذهب به عنوان امری خصوصی نیز پذیرفته و اعلام گردد، تداوم حیات افیونی "دین" (خرافه) در خانواده، آن را از نسلی به نسل بعدی منتقل می‌سازد. بنابراین، برای محو قطعی ادیان، اعلام این که مذهب امری خصوصی می‌باشد، به تنهایی کافی نیست. نابودی ادیان و هرگونه خرافه‌پرستی و اساسن خود مقوله‌ی خرافه، منوط به منع کامل و واقعی دین از سیاست، فرهنگ و آموزش جامعه و رشد هر چه بیش‌تر علوم مختلف، دانش و شناخت انسان در همه‌ی ابعاد و نهایتن تسلط کامل انسان بر طبیعت و خویشتن خویش می‌باشد و این تنها با شکل‌گیری جامعه‌ی کمونیستی، که فقط در سطح جهانی می‌تواند به وجود آید، میسر می‌باشد.

دین، آدمی را از این جهان و تلاش برای تغییر آن، روی‌گردان می‌کند و با حواله‌دادن او به آن جهان، به تسلی خاطر او می‌پردازد. از این روست که دین نهایتن نقشی مخدر و آرام‌بخش و بنابراین فلج‌کننده دارد و "خوش‌بختی پندارگونه" را جانشین "خوش‌بختی واقعی" می‌کند و دقیقن از همین منظر است که "دین، افیون توده‌هاست".

"پس از آن‌که تاریخ به اندازه‌ی کافی در خرافات حل شده، ما اکنون خرافات را در تاریخ حل می‌کنیم." (مارکس: درباره‌ی مسئله‌ی یهود).



علاوه بر این‌ها و به جرأت می‌توان گفت که یکی از محسنات و یا مزایای مردم، رویارویی با سیاست‌های چپاول و سرکوب‌گرایانه‌ی سردمداران نظام جمهوری اسلامی‌ست، بنابراین سؤال این است که مگر چنین عکس‌العمل‌ها و همچنین اعتراضات متعدد درون جامعه، نشان‌دهنده‌ی آن نیست که مردم، سران نظام را از زمره "خانواده"ی خود به حساب نمی‌آورند و خواهان نابودی همه‌ی آنانند؟ در حقیقت حال و روزگار، و زنده‌گی به‌تر سردمداران و بویژه "رهبر" جمهوری اسلامی، با تخریب بیش از پیش زنده‌گانی میلیون‌ها انسان محروم و کودکان دردمند، گره خورده است و پُر واضح است که کم‌ترین قربانت‌منفعتی، مابین مدافعین نظام با مردم نیست. چرا که همه‌ی هدف نظام جمهوری اسلامی، در رواج بیش از این فقر، و در سمت‌وسو دادن افکار نسل جوانِ امروزی به اعتیاد می‌باشد؛ همه‌ی تلاش جانیان بشریت، در غارت اموال عمومی و همچنین در به تباهی کشاندن زنده‌گی زنان است. این نظام، زن را به بند می‌کشد تا سیاست‌های ارتجاعی‌اش را دنبال کند؛ بر دامنه‌ی فحشاء می‌افزاید تا سرمایه‌های بیش‌تری به چنگ زند؛ حقوق کارگر را نمی‌دهد تا کارفرما را سیراب‌تر کند؛ مخالف را به زیر تیغ می‌کشد تا صدای آزادی‌خواهی را در نطفه خفه سازد؛ این آن نظامی‌ست که دارد بر میلیون‌ها انسان دردمند حاکم‌رانی می‌کند، نظامی که کم‌ترین پایگاهی در میان مردم نداشته و بنابه هزاران اسناد و شواهد، وجود ثانیه‌ی آن، برابر با تخریب بیش از این زنده‌گی کارگران و زحمت‌کشان است و بر خلاف یابوگویی‌های خامنه‌ای، مردم با تمام وجود خواهان نابودی نظام جمهوری اسلامی و دار و دسته‌های‌اش می‌باشند. تنها در چنین شرایط، یعنی بعد از نابودی حاکمیت امپریالیستی در ایران و بر سر کار آمدن حاکمیت کارگران و زحمت‌کشان است که می‌توان، شاهد جامعه‌ای فارغ از فقر و بدبختی انسان‌ها، و همچنین جامعه‌ای بدون از روی آوری جوانان به اعتیاد و دیگر آسیب‌های اجتماعی بود. این آن جامعه‌ای‌ست که دنیای انسانی به‌دنبال، و در پی آن می‌باشد.

شباهنگ راد

وظائف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پروتولاریا در انقلاب دموکراتیک نوین (چگونه‌گی گذار جامعه‌ی تحت سلطه به سوسیالیسم) ۲

ادامه از صفحه ۱

برابری کامل و بی قید و شرط خلق‌های ساکن ایران در چارچوب نظام سیاسی و حقوقی‌ی برآمده از پی انقلاب دموکراتیک نوین امری‌ست بسیار حیاتی و همان‌طور که لنین کبیر در مقاله‌ی طبقه‌ی کارگر و مسئله‌ی ملی (روزنامه‌ی "پراودا"، شماره ۱۰۶، دهم ماه مه سال ۱۹۱۳) به درستی مطرح می‌کند: "برای این که ملل مختلف با صلح و صفا کنار هم بسر ببرند و یا (وقتی مناسب باشد) از هم جدا شوند و دولت‌های مختلف به وجود آورند، برای این کار دموکراتیسم کاملی که طبقه‌ی کارگر از آن دفاع می‌کند، ضروری‌ست. برای هیچ ملتی و برای هیچ زبانی حتا یک امتیاز هم نباید قائل شد! بدون کوچک‌ترین اجحاف و بدون کوچک‌ترین بی‌عدالتی نسبت به اقلیت ملی!..."، البته با این پیش فرض که هر یک از خلق‌های مبارز ایران ضمن دستیابی به حق تعیین سرنوشت خویش تا مرحله‌ی جدائی کامل در پس این انقلاب، خود با آزادی کامل به این نتیجه برسند که می‌خواهند در کنار خلق‌های دیگر ایران زندگی کنند و برای ایجاد جهانی نو که در آن دیگر نه از ستم ملی و منازعات ملی و قومی خبری باشد و نه به طور کلی از ستمگری انسان بر انسان، دوشادوش یک‌دیگر مبارزه نمایند.

سیمای سیاسی - اجتماعی جامعه‌ی نوین یا همان روبنای آن، به علت هنوز طبقاتی بودن آن جامعه، ضرورت‌ن حامل نوع دیگری از دموکراسی و آزادیست که اساسن متفاوت از آزادی و دموکراسی در جامعه‌ای است که بورژوازی در آن قدرت سیاسی - اقتصادی را به دست دارد. ↓

خارج از عقبه، وصل و یا قرار دادن خود در سمت‌وسو مردم، سؤال این است که، علل و بانی چنین اوضاع و اتفاقات ناگوار اجتماعی را می‌بایست به کدامین سیاست و مناسبات مربوط دانست؟ مگر به‌غیر از این است که زمانی می‌توان، از تعلق خود و یا وابسته‌گی نظام، به مردم، سخن به‌میان آورد که بیلان کار نظام و عناصر متشکله‌ی درون آن، برخاسته از افکار و اعمال جامعه‌ی انسانی و آرای مردمی باشد؟ آیا به‌غیر از این است که نظام و سردمداران جمهوری اسلامی را در «کنفرانس گوادلوپ»، امپریالیست‌ها انتخاب و بر سر کار گمارده‌اند، تا منابعی جنبش‌های اعتراضی درون جامعه گردند؟

حیات بناحق رژیم جمهوری اسلامی و به دنباله، عمل‌کرد نزدیک به چهار دهه‌ی سردمداران نظام، موبد این حقیقت است که این نظام و اعوان و انصارش، کوچک‌ترین تعلق و وابستگی‌ای به مردم نهدارند و همه‌ی هم و غم‌شان، تضمین و حفاظت از منافع‌ی طبقه‌ی سرمایه‌داری‌ست. سرکوب مداوم و پی در پی جنبش‌های اعتراضی کارگری - توده‌ای و هم‌چنین اعدام‌های فله‌ای و قطع دست و پا قربانیان نظام امپریالیستی، بیان‌گر ماهیت نظام سراسر جنایت‌باری‌ست که جامعه‌ی ایران، با آن دست به گریبان می‌باشد. در حقیقت عده‌ای جانی و سودجو، را به جان مردم انداخته‌اند و هر روزه و هر لحظه، در پی عملی نمودن نقشه‌های شوم، و هم‌چنین در فکر پایه‌ریزی سیاست به‌تر و روان‌تر، و هم‌چنین تعرض گسترده‌تر به پائین‌ترین معیشت کارگران و زحمت‌کشان‌اند.

مگر بی مگر بی دلیل است که صاحب منصبان و قداره‌بندان نظام، از حقوق‌های چند صد میلیونی برخوردارند و در عوض، حقوق کارگر و آن‌هم با دست‌ودل بازی‌های دولت "تدبیر و امید"، از ۷۱۲ هزار تومان به ۸۱۲ هزار تومان رسانده‌اند؟! افزایش حقوقی که طبق آمار و ارقام اعلام شده از سوی دم و دستگاه‌های حکومتی، خط فقر در ایران، به ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان رسیده است. بر مبنای چنین تفاوت‌های عظیم طبقاتی‌ست که فقر و نداری و تن‌فروشی افزایش یافته است؛ فقر و تفاوت‌هایی که تجلی آنرا می‌توان این روزها در تمامی میادین و بویژه در شیوه‌ی زنده‌گی سرمایه‌داران و توده‌های ستم‌دیده و هم‌چنین در خیابان‌ها و در کوچه پس‌کوچه‌های ایران به عینه مشاهده نمود. بی‌دلیل هم نیست که مردم از دست این نظام، دار و دسته‌های‌شان کلافه‌اند و در انتظار نابودی و به زیر کشیدن مناسبات گندیده و آن‌هم به‌همراه سردمداران ریز و درشت آنند.

به عبارتی دیگر، جامعه‌ای که در آن بیش از ۶ میلیون بیکار فارغ‌التحصیل وجود دارد؛ جامعه‌ای که بیش از ۱۴ میلیون نفر آن فقیراند؛ جامعه‌ای که سن شیوع سیکار به ۱۰ سالگی رسیده است و غیره، طبعاً آن جامعه، جامعه‌ی مریض و جامعه‌ی مطلوب مردم نبوده و نه‌خواهد بود.

به این دلیل که توزیع ثروت در درون جامعه عادلانه نیست؛ به این دلیل که عده‌ای سودجو و منفعت‌طلب و آن‌هم به یمن ارگان‌های سرکوب دارند، اموال عمومی را به جیب می‌زنند، در عوض سازنده‌گان اصلی آن، ناتوان از تهیه بدیبه‌ترین زنده‌گی خویش‌اند. با این تفصیل، نه مردم کمترین ارزشی برای حرف‌ها و اشک تماش ریختن‌های خامنه‌ای قائل‌اند، و نه، نام و عمل‌کرد وی را، از کار‌کرد، دیگر مدافعین نظام مجزا می‌سازند.

مردم در این چندین دهه و در عمل دریافته‌اند که هر زمان برای مطالبات به‌حق‌شان به میدان آمده‌اند، در مقابل ارگان‌های وابسته به طبقه‌ی سرمایه‌داری، قرار گرفته‌اند. به تخریب کشاندن زنده‌گی میلیون‌ها انسان دردمند از جانب "رهبر" جمهوری اسلامی و دیگر دار و دسته‌های‌اش، بسیار و بسیار آشکار است، هم‌چنین روشن است که، در درون جامعه، دو منفعت کاملاً متضاد از هم، در برابر هم قرار گرفته‌اند. که یک سوی آن، با در دست داشتن اهرم‌های قدرت، در صدد حمله به خواسته‌های بنیادی مردم است و سوی دیگر آن، محرومان و تبه‌دستان‌اند؛ دو سویی که، هم‌واره و هم‌واره و در میادین متفاوت طبقاتی و آن‌هم از زمان به قدرت رسیدن نظام جمهوری اسلامی زنده بوده است و دمی از روند واقعی خود باز نه ایستاده است.

در عصر معاصر، با پیدایش امپریالیسم به مثابه بالاترین حد رشد سرمایه‌داری و تقسیم چندباره‌ی جهان بین چند کشور عمده‌ی امپریالیستی و تبدیل استعمار کهن به استعمار نو تحت تأثیر رشد و گسترش مبارزات انقلابی و آزادیبخش در مستعمرات و تغییر و تحولات سیاسی-اقتصادی در این کشورها، بسیاری از جوامع مستعمره به مرور ظاهر مستقل، اما در واقع به صورت غیرمستقیم تحت سلطه‌ی امپریالیست‌ها قرار گرفتند و اقتصاد آن‌ها در نتیجه‌ی این سلطه و برطبق تقسیم کار جهانی به جزئی ارگانیک از اقتصاد جهانی سرمایه‌داری تبدیل گشت. به همین دلیل، این جوامع از رشد تاریخی و طبیعی‌ی خود به خصوص رشد کافی و موزون نیروهای مولده و مناسبات تولیدی هماهنگ با آن بازماندند و نظام سرمایه‌داری از بالا و عمدتاً با زور سازمان‌یافته (با استفاده از نیروهای وابسته و ارتش‌های بومی ساخته و پرداخته‌ی دست امپریالیست‌ها) به شکل موجودی ناقص‌الخلقه در این کشورها برقرار گردید که وظیفه‌ی حفظ و تحکیم آن نیز به عهده‌ی ارتش بومی و بورژوازی وابسته که آن‌ها نیز مخلوقات ددمنش و کریم‌المنظر این روند هستند، سپرده شد.

ناگفته نماند که در این پروسه‌ی به بند کشیدن جوامع به شیوه‌ی جدید، قبل از آن که بورژوازی ملی در این کشورها به آن درجه از رشد کمی و کیفی برسد که به همراه اقشار زحمت‌کش در تقابل با فئودالیسم قادر به انجام انقلاب بورژوا-دموکراتیک گردد، عمدتاً به نابودی کشیده شد و از حیات سیاسی-اقتصادی این جوامع رخت برپست. بدین سبب انجام این وظایف موقوفه نیز ضرورتی در یک انقلاب بورژوا-دموکراتیک نوین به عهده‌ی طبقه‌ی کارگر و به جزئی لاینفک از وظایف پرولتاریا در کشورهای تحت سلطه تبدیل گشت. با انجام این انقلاب بی شک دهقانان به خرد مالکین تبدیل خواهند شد و این به معنای گسترش تولید کالایی خرد است که سرمایه‌داری بر پایه‌ی آن امکان مبارزه و احیاء می‌یابد. طبقه‌ی کارگر برای جلوگیری از این مسئله می‌بایستی کار را تا آن جا که امکان دارد به شیوه‌ی کمونیستی متحد کند و با استفاده از قدرت دولتی در بخش‌هایی از صنعت و کشاورزی که بر اثر سلب مالکیت از زمین‌داران و سرمایه‌داران بزرگ در اختیار دولت نوین قرار می‌گیرند، به صورت اشتراکی و در یک تولید بزرگ سازمان داده، اداره و توزیع نموده و در عین حال کنترل خود را بر بخش‌های غیردولتی و مختلط یا بهتر بگوئیم سرمایه‌دارانه‌ی اقتصاد اعمال نماید.

همان طور که می‌دانیم، دموکراسی امریست تاریخی- طبقاتی. با پیدایش طبقات، به وجود آمده و با محور طبقات، از بین خواهد رفت. این امر در جامعه‌ی سرمایه‌داری به معنای دموکراسی برای اقلیت استثمارکننده‌ی جامعه و دیکتاتوری برای اکثریت استثمارشونده است. در حالی که دموکراسی نوین به مفهوم دموکراسی برای اکثریت جامعه یعنی کارگران و زحمت‌کشان و دیکتاتوری برای اقلیت استثمارگر خلع ید شده که در برابر پیشروی جامعه به سوی سوسیالیسم مقاومت می‌کند. موضوع آزادی نیز چنین است و "در واقع در جهان فقط آزادی مشخص و دموکراسی مشخص وجود دارد، نه آزادی مجرد و دموکراسی مجرد" (۱). به قول مائو: "آنان که خواستار آزادی مجرد و دموکراسی مجردند، دموکراسی را به مثابه هدف می‌بینند، نه وسیله. گاهی چنین به نظر می‌رسد که دموکراسی هدف است، اما دموکراسی در واقع فقط نوعی وسیله است... دموکراسی در آخرین تحلیل به زیربنای اقتصادی خدمت می‌کند" (۲).

بنابراین در مجموع می‌توان گفت که با خلع ید سیاسی-اقتصادی از بورژوازی وابسته و انجام بسیاری مسائل ریز و درشت دیگر در کنار برپائی‌ی اقتصادی نوین که عملن تحت هدایت حزب و توسط شوراهای کارگری و دهقانی به پیش برده خواهد شد، طبقه‌ی کارگر و ستاد رزمنده‌ی او به همراه دیگر زحمت‌کشان قادر به برپائی‌ی دموکراسی‌ی نوینی خواهند شد که در تاریخ جامعه‌ی ما نمونه‌ای بی‌بدیل خواهد بود.

از لحاظ اقتصادی، اگر لغو مالکیت خصوصی بر ابزارتولید و استقرار مناسبات نوین سوسیالیستی توسط پرولتاریا در یک انقلاب سوسیالیستی به مثابه شرطی اساسی برای تداوم انقلاب در راستای رشد نیروهای مولده و ایجاد دگرگونی‌های عمیق در همه‌ی عرصه‌های زندگی اجتماع و به وجود آوردن اقتصاد و فرهنگ سوسیالیستی می‌باشد، با در نظر گرفتن این نکته‌ی اساسی که در جوامع تحت سلطه شرایط برای لغو یکپارچه‌ی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و به مالکیت اجتماعی درآوردن آن در همه‌ی عرصه‌های اقتصاد کشور به طور عینی موجود نیست، وظایف پرولتاریا در فردای انقلاب دموکراتیک نوین علاوه بر رهبری سیاسی، برپائی آنچنان اقتصادی است که با فراهم آوردن زمینه‌های مادی لازم بتواند به سوسیالیسم گذر کند. در این خصوص، شک نیست که قطع سلطه‌ی سیاسی- نظامی امپریالیسم بایستی به قطع سلطه‌ی اقتصادی او بیانجامد، در غیر این صورت اساسن استراتژی رسیدن به سوسیالیسم زمینه‌ی مادی خود را از دست خواهد داد.

چرا شرایط برای لغو یکپارچه‌ی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید در جامعه‌ی ما وجود ندارد؟

به طور طبیعی هر انقلابی می‌بایستی دربرگیرنده‌ی منافع طبقات و اقشار شرکت‌کننده در آن و پاسخ به خواست‌ها و منافع آنان باشد. انقلاب دموکراتیک نوین نیز از این قاعده مستثنای نمی‌باشد. در انقلاب دموکراتیک نوین ایران، طبقه‌ی کارگر و اقشار خرد بورژوازی شهری و روستائی صف انقلاب را تشکیل می‌دهند. بنابراین، انقلاب طبیعتن می‌باید به خواست‌ها و منافع این طبقه و اقشار فوق‌الذکر پاسخ مناسب داده، به طور واقعی آن‌ها را به انجام رساند.

حال ببینیم که خواسته‌های اساسی اقشار مختلف خرد بورژوا به طور تاریخی و مشخص در انقلاب دموکراتیک نوین چه هستند. همان طور که در بالا به اختصار اشاره شد، حل مسائل ارضی و ملی- که هم سیاسی‌اند و هم اقتصادی- به طور طبیعی دو نمونه‌ی عمده از خواست‌های این اقشار می‌باشند و همچنین از وظایف مهم انقلابات بورژوا-دموکراتیک کلاسیک هستند که در سیر رشد تاریخی- طبیعی‌ی جوامع، می‌بایستی توسط بورژوازی ملی به انجام رسند.

ادامه در شماره بعد

یویان گیری

توضیحات:

- ۱- برگرفته از جزوه‌ی "درباره‌ی مسئله‌ی حل صحیح تضادهای درون خلق" اثر مائو.
- ۲- همان جا، از مائو.

گرامی باد سالروز تولد انقلابی کبیر ارستو چه گوارا!



از یک طرف شرط پیروزی مبارزه‌ی مسلحانه بسیج توده‌هاست - چه از نظر سیاسی و چه از نظر نظامی - و از طرف دیگر، بسیج توده‌ها جز از راه مبارزه‌ی مسلحانه امکان‌پذیر نیست!

جودان باد خاطره‌ی تابناک شهدای اردیبهشت و خرداد ماه چریک‌های فدائی خلق ایران!



گرامی باد خاطره‌ی شاعر انقلابی سعید سلطان‌پور!

★ مقالات بدون امضاء از سوی شورای نشر به می‌باشند. ★

برای ارتباط با ما، با آدرس‌های زیر تماس بگیرید:

Post: Postbus 10492

1001 EL Amsterdam, Nederland

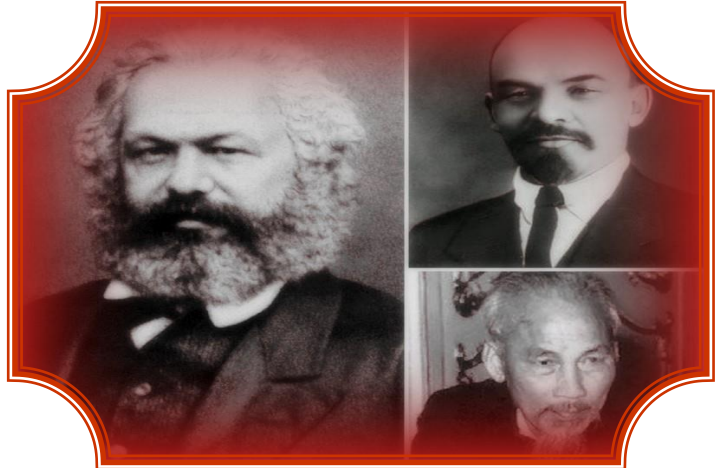
TEL.: +31 624 797 133

E-Mail: pouyan@19bahman.ne

Web site: <http://www.19bahman.net>

با کمک‌های مالی خود و ارئنه‌ی هر گونه سؤال، نظر، انتقاد و پیشنهاد، ما را در انجام وظائفمان یاری رسانید.

گرامی باد سالگرد تولد مارکس، لنین و هوشی مین!



گرامی باد سالروز تولد روزا لوکزامبورگ! (۵ مارس ۱۸۷۱)



خجسته‌باد اول ما مه، روز جهانی کارگر!

رفقای گرامی!

با ارسال مقالات و مطالب خود، ما را در غنای بیش تر نشریه یاری رسانید. بدیهی است، مطالبی در نشریه منتشر خواهند شد که در راستای اهداف و وظائف مبارزاتی سازمان ۱۹ بهمن قرار داشته باشند. از اصلاح املاتی و انشائی مطالب رسیده معذور می‌باشیم.



زنده باد انقلاب! / برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه‌ی کارگر! / زنده باد کمونیسم!